

امیر شجاع و غیرتمند*

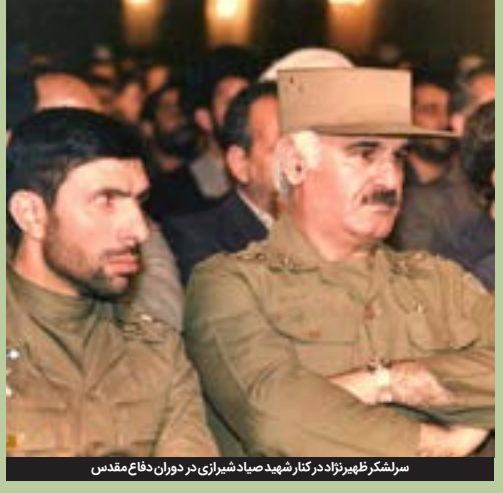
یادی از سرلشکر قاسمعلی ظهیرنژاد از فرماندهان ارتش در سال های جنگ ایران و عراق که در ۲۱مهر ۱۳۷۸ درگذشت



فرماندهی ژاندارمری در سال ۱۳۵۸. حالا فرماندهی نیروی زمینی ارتش را برعهده داشت و به توصیه حضرت امام (ع)، بهترین گزینه برای جانشینی شهید فلاخی بود.

سرسخت و بازاده

هنوز همان فرمانده سرسختی بود که پیش از انقلاب اسلامی در ارتش ظاهر شده بود. جدی، بازاده و عمل گرا. چیزی در او تغییر نکرده بود. یک روز در غرب، یک روز در پایتخت و حالا در مناطق جنگی با همان روحیات ظاهر شده بود. آمده بود سری به ارتفاعات میمک بزند. سرهنگ سپهرای هم بود. بنا داشت از مواضع دشمن بازدید کند. سرهنگ اسماعیل سپهرای، یکی از فرماندهان نیروی زمینی ارتش در کربلا، اما اعتقاد داشت این وقت روز در نزدیکی ترین منطقه به دشمن، چنان در تیررس اندک باران شلیک ها حتمی است. ظهیرنژاد، اما فرقی میان جان خود و جان سربازانش نمی دید: «اگر همین حالا یکی از سربازانمان زخمی شود، چه می کنیم؟ بعد سرش را بالا گرفت و به راهش ادامه داد. همانی شد که سرهنگ سپهرای گفته بود. به یک لحظه انبوه آتش و خمپاره ای بود که به روی سرشان می ریخت. سرهنگ سپهرای همین طور که بازویش را سفت گرفته بود تا جلو خون ریزی را بگیرد، به سنگری خزید. ظهیرنژاد اما گرم بازدید بود. با سربازها گفت وگو می کرد. وضعیت سنگرها را بررسی می کرد. مواضع دشمن را رصد می کرد و دست آخر تا پایان نآرامی ها مطلع نشد چه اتفاقی برای سرهنگ سپهرای افتاده است. شاید به تبع روحیه مسئولیت پذیری او در مواقع بحرانی بوده که وقتی سال ۱۳۷۸ خبر رسید سرلشکر ظهیرنژاد هم پس از تحمل یک دوره بیماری به یاران شهیدش ملحق شده. رهبر معظم انقلاب از او با عنوان «امیر شجاع و غیرتمند» یاد کردند.



سرلشکر ظهیرنژاد در کنار شهید صیاد شیرازی در دوران دفاع مقدس

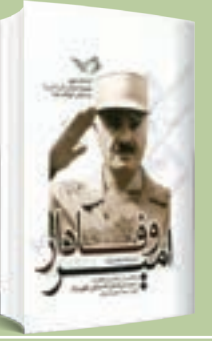
پس از پرواز سی ۱۳۰

دوروزی از سقوط هواپیمای سی ۱۳۰ نیروی هوایی ارتش می گذشت. پروازی که از مبدأ اهواز برخاست، اما هرگز به تهران نرسید. از تمام آن ۷۷ نفر سرنشین پرواز، تنها نوزده نفر زنده ماندند اما خبری از فرماندهان برجسته جنگ نبود. فرماندهانی که پس از روزهای پر التهابی که گذشت، حالا با دستان پر به تهران می آمدند تا گزارش مفصلی از عملیات غرور آفرین ثامن الائمه (ع) را تقدیم فرمانده کل نیروهای مسلح کنند. خبر سقوط پرواز کام شیرین مردم را پس از اخبار خوش خوزستان تلخ کرده بود. جواد فکوری، سیدموسی نامجو، یوسف کلاه دوز و محمد جهان آرا در لیست شهدا بودند و در این بین شهادت تیمسار ولی... فلاخی نیز تأیید شده بود. تیمسار فلاخی در حالی به شهادت رسیده که یک سال از ریاست او بر ستاد ارتش مشترک می گذشت. حالا به حکم امام (ع)، تمام نگاه ها رو به قاسمعلی ظهیرنژاد بود که در طول دو سال گذشته در نیروی زمینی ارتش خدمات درخشانی از خود به جا گذاشته بود. پس از عملکرد تحسین آمیز او در لشکر ۶۴ ارومیه و ورود به جریان محاصره مهاباد و پس از آن

برگرد ارومیه!

از آن سرهنگ های قاطع و جدی و بی تعارف بود. فرماندهان ارتش، حریف ضابطه مندی هایش نمی شدند. مردی که برابر تخلفات انعطافی نداشت و به میل بالادستی هایش چشم پوشی نمی کرد. دست آخر هم آن قدر با نظامیان ارتش چالش پیدا کرده خودش سال ۱۳۵۲ درخواست بازنشستگی داد و پیراهن ارتش را تا کرد. گذاشت توی صندوقچه خاطراتش. بعد هم در یک شرکت اقتصادی مشغول به کار شد و دیگر کاری به کار این ارتش پر حاشیه نداشت. اوضاع مالی روبه راهی هم داشت. سرش به کار خودش بود تا اینکه انقلاب شد. یک روز از دفتر ریاست ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی تماس گرفتند گفتند تیمسار قرنی منتظر شماست. احضار شده بود به ستاد و هیچ خبر نداشت چه چیزی در انتظار اوست. زمانی که به دفتر تیمسار رسید، انکار پس از شش سال، بار دیگر به خاستگاهش برگشته باشد. تیمسار قرنی از آشفتگی اوضاع مملکت می گفت. از آزاری های غرب و امنیت رو به زوال کردستان. از بیم سرایت شلوغی ها به آذربایجان غربی و آغاز یک بحران تازه. نام ارومیه که آمد، تازه سستش خبردار شد آنجا چه می کند. ۲۵ سال پیش از آن روز، او یکی از نیروهای دانشکده افسری ارتش در اردبیل بود. شهری که در آن متولد شده بود و غرب را مثل کف دستش می شناخت و نزدیک به بیست سال را آن سوی مملکت خدمت کرده بود. حالا تمام حرف تیمسار قرنی یک کلام بود: «به ارومیه برگرد و فرماندهی لشکرش را بر عهده بگیر!» ظهیرنژاد که تا یک ساعت پیش داشت با حساب و کتاب های شرکتش کلنجار می رفت، حالا برابر دروازه های تازه ای ایستاده بود. شوق خدمت در فضای ارتش، آتش زیر خاکستری بود که تمام این سال ها به اجبار در خود خاموش کرده بود و حالا بار دیگر به میدان دعوت شده بود. اما او سال ها پیش در آذربایجان حضور داشته است.

تا امروز نیروها عوض شده اند و او به ندرت با کسی آشناست. این بهانه ها اما به گوش تیمسار قرنی نمی رفت. آن ها به خوبی می دانستند دست روی چه مهره ارزشمندی گذاشته اند. او باید همین امروز حرکت می کرد. ظهیرنژاد در حالی که شوکه و متعجب بود کمی فرصت می خواست. فرصتی در کار نبود. حرف، حرف ساعت و دقیقه بود. هر لحظه که پایگاه های ارومیه خالی از فرمانده باقی می ماند، غرب به سمت بحران می رفت. می گفت دست کم بروم خانه، وسایلم را جمع کنم، همسرم و دخترم تنهایی. به ساعت نکشیده یک نفر راننده را مأمور کردند برود خانه ظهیرنژاد و خودش هم مستقیم راهی فرودگاه شود. لشکر ۶۴ ارومیه تا ساعتی دیگر، میزبان ورود فرمانده اش بود.



«امیر وفادار»

نظامی او در طول سالیان خدمت، به خاطرات هم زمان و دوستان او و همچنین مصاحبه با نشریات مختلف نیز اشاره شده است. در بخشی از این کتاب به نقل از خاطرات محسن رفیق دوست درباره سرلشکر ظهیرنژاد آمده: «عقیده خودش را داشت، می گفت، اگر شما بخواهید در جنگ پیروز بشوید، باید

«امیر وفادار»، عنوان کتابی به قلم امیرمحمد عباس نژاد است که در آن به زندگی و خاطرات مرحوم سرلشکر قاسمعلی ظهیرنژاد می پردازد. در این اثر، علاوه بر مرور اقدامات

کوچه

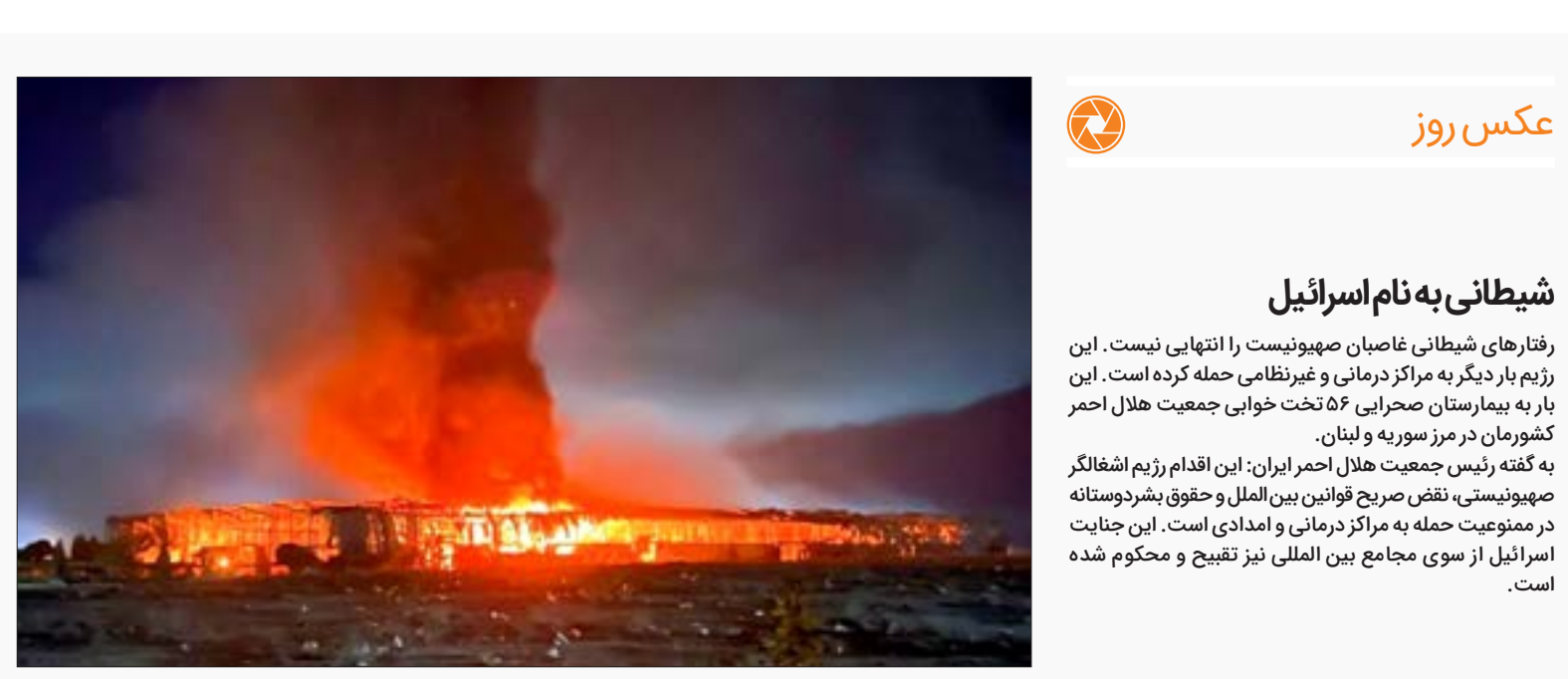
آدم های سمی مهلک تر از سم های اسمی!



غلامرضا بنی اسیری روزنامه نگار

دیگران هم هستند. انسان های متوسط فقط به فکر حفظ جایگاه خود هستند. انسان های کوچک به فکر نابودی جایگاه دیگران هستند. چون نمی توانند بزرگی کنند، بزرگان را تآب نمی آورند. چون نمی توانند درس بخوانند، به هر روشی می کوشند دیگران هم درس نخوانند. چون به موفقیت نمی رسند، وقت خود را صرف مانع گذاری سرراه دیگران می کنند. کسی را دیدم که چون چشم دیدن خود روهای مدلت بالاتر دیگران را نداشت، در بستن کوچه همت می کرد. چون قامت کشیدن مردمان ناخوشش می کرد، زبانش تیشه شده بود تا

باتراشیدن آن ها به شکستن و افتادن مردمان، دلش خنک شود. این ها آدم های سمی اند حتی اگر رفتار خود را در قالب رسمی بسته بندی کنند. باز خدا پدر مردمان متوسط را بیا مرزد. می کوشند به جایگاهی برسند پس همه توان خود را صرف نگهداشتن آن می کنند در این میانه گاه کار دیگران را هم راه می اندازند. اگر این کار را در راستای حفظ موقعیت خود ببینند که فراوان هم می کوشند تا گره کار مردم باز شود. این هم در جای خود محترم است. جامعه برای پیشرفت، اما نیاز به آدم های بزرگ دارد. کسانی که برای حفظ و حتی



عکس روز

شیطانی به نام اسرائیل

رفتارهای شیطانی غاصبان صهیونیست را انتهای نیست. این رژیم بار دیگر به مراکز درمانی و غیرنظامی حمله کرده است. این بار به بیمارستان صحرایی ۵۶ تخت خوابی جمعیت هلال احمر کشورمان در مرز سوریه و لبنان. به گفته رئیس جمعیت هلال احمر ایران: این اقدام رژیم اشغالگر صهیونیستی، نقض صریح قوانین بین الملل و حقوق بشر در دوستانه در ممنوعیت حمله به مراکز درمانی و امدادی است. این جنایت اسرائیل از سوی مجامع بین المللی نیز تبییح و محکوم شده است.

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

۲۱ مهر ۱۴۰۳
۸ ربیع الثانی ۱۴۴۴
شماره ۴۴۳۱

سید مهتم موسوی مهر
مدیر مسئول:
سید مهدی...
سید مسعود...
نشانی: خیابان کوهسنگی
ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی:
۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی:
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

مشاق نامه اخلاق حرفه ای

دماهای مشهد

۴۴٪
۲۹° ↑ ۱۴° ↓
صبح ۱۵
ظهر ۲۴
عصر ۲۶
شب ۲۰

اذان ظهر ۱۱:۱۷:۵۳
اذان صبح فردا ۰۴:۱۳:۲۰
اذان مغرب ۱۷:۱۷:۴۱

نیمة شب شرعی ۲۲:۳۵:۵۵

امام حسن عسکری (ع)

جُعلت الخیائت فی تیب، و جُعل مفتاحه الکتب،
همه پلیدی را در خانه ای قرار داده شده و کلید همه آن ها،
دروغ است

نزهة الناظر و تنبیه الخواطر، ص ۱۴۵

کارتون شهر



علیرضا باندل بدون شرح...

چکامه

ز خاک پای تو اول سرشت قلبم را..... سپس غبار حریمت نوشت قلبم را
به نور معرفت و رحمت و ولایت تو بنا نهاد چنین خشت خشت قلبم را
مرا اسیر تماشای چشم هایت کرد سپس نهاد میان بهشت قلبم را
من چو ذره کجا و زیارت خورشید..... نگاه روشن تو ذره پروری کرده
چقدر تازه مسلمان کنار خود داری..... مسیح چشم تو کار پیمبری کرده
شکوه ناب ولایت تویی که دل ها را تجلیات نگاه تو حیدری کرده
همیشه معجزه های تو منجلی بوده همیشه ذکر کثرت علی علی بوده
خدا نهاده در این چشم ها صلابت را شکوه و هیبت و آقایی و سیادت را
مسیح آل محمد! بزرگ نصرانی چه خوب دیده کرامات چشم هایت را
ز دشمنان خودت هم دریغ نمودی زلال معرفت و زمزم هدایت را
خدا به مرحمت گوشه چشم تو آقا! گشوده بر همه خلق باب رحمت را
تمام سعی تو این بود که پیاموزی به شیعه سز بقا، معنی ولایت را
چقدر رفتی از آن آفتاب پنهان و حکایت ولی و انتظار و غیبت را
شده ست مرقد تو اعتبار سامرا..... شکوه گنبد زردت و قار سامرا
اگر چه کعبه نیامد به دست بوسی تو تمام ارض و سما در مدار سامرا
برای آن که دل از دست داده، جای هست؟ در آستان تو، گوشه کنار سامرا؟
اگر چه لایق وصل تو نیستم اما ز دست رفته دلم در جوار سامرا
به عشق دیدن سرداب می تپد هر دم دل شکسته، دل بی قرار سامرا
غروب جمعه نگاهم به راه موعودی است کنار جاده چشم انتظار سامرا
طلوع می کند آخر سلاله خورشید..... ز راه می رسد آخر بهار سامرا
کیوتر دل من را تو جمکرانی کن مرا به لطف خودت صاحب الزمانی کن

یوسف رحیمی